روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۰و۹۲ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۰۹۵۹۳ • توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه • ۳۰ شهریور ۱۳۹۶ • ۳۰ ذیحجه ۱۴۳۸ • ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۷ • سال پانزدهم • شماره ۲۹۶۸ • ۲۰ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۲:۵۷ • اذان مغرب ۱۹:۲۱ • اذان صبح فردا ۴:۲۸ • طلوع آفتاب ۵:۵۲

حرف درشت

اول مهر یعنی چی؟

پوریا عالمی

• شنبه اول مهر است و اول مهر یعنی؛

آغاز ۱۲ سال تحصیل برای اینکه مشخص شود دیپلم فایده ندارد.

یعنی شما بعد از ۱۲ سال می‌فهمی نه زبان انگلیسی یاد گرفتی، نه دیکته فارسیت خوب شده، نه بلدی ضرب و تقسیم کنی.

اول مهر یعنی ما از فردا رسما یکی از دلایل آلودگی هوا، ترافیک شهری و مصرف آب و برق و گاز الکی در مملکت هستیم.

اول مهر یعنی ما از فردا یکی از دلایل سختی کار معلمان خواهیم بود، از بس از دست ما حرص خواهند خورد.

اول مهر یعنی روزی یک دانه موهای مادر ما سفید می‌شود که هرروز داد می‌زند: پوریاااااااااااااااااااا یعنی چی نمیرم مدرسه؟

اول مهر یعنی استرس اینکه بچه را سالم تحویل بدهی ببرند اردو.

اول مهر یعنی تا لیسانس و حتی پزشکی هم درس بخوانی، بعد بروی هرجای دنیا بگویند باید دوباره امتحان بدهید و درس بخوانید.

اول مهر یعنی ما به دلیل خواندن کتاب‌هایی بدون‌خلاقیت به مدت ۱۲ سال، عملا هر میلی به کتاب‌خوانی درونمان وجود داشته باشد، از بین برود و خلاص.

اول مهر یعنی وارد طرح یکسان‌سازی بچه‌ها شدن و بعد از ۱۲ سال همه شبیه‌سازی‌شده بیاییم بیرون و دنبال کار بگردیم.

اول مهر یعنی مسابقه مدرسه‌های غیرانتفاعی که همان درس‌های مدرسه‌های دولتی را به صورت لاکچری تحویل ما بدهند؛ دقیقا شبیه پژو آر- دی. موتور پیکان و بدنه پژو.

اول مهر یعنی تسلیت به جوشش و هیجان و انگیزه و خلاقیت و بدوبدو و کشف دنیا. یعنی تبریک به «همینی که هست».

اول مهر یعنی آغاز ۱۲ سال تمرین پیاده‌نظام سربازصفری برای رفتن به دو سال سربازی.

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

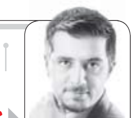

کارتون خواب

جلال پیرمرزآباد

در حاشیه "روز جهانی صلح"...

سلام به فردا

صدای کارگران باید شنیده شود

آرمان خالقی
کارشناس اقتصادی

اتفاقات اخیر درباره دو شرکت آذرآب و هپکو، نه تازه‌اند و نه پیش‌بینی‌ناپذیر بوده‌اند. زمانی این دو شرکت تولیدی و فعال در عرصه ساخت ماشین‌آلات راه‌سازی و معدنی، با انباشت زیادی از بدهی و نیروی مازاد، به بخش خصوصی رسیده‌اند؛ چنین شرکت‌هایی وقتی از بخش دولتی به بخش خصوصی واگذار می‌شوند، همان چالش‌ها، همان آفت‌ها و همان مشکلات را با خود به همراه دارند. اگر فرض بگیریم که این واگذاری‌ها واقعا به بخش خصوصی صورت گرفته و در صحت و سلامت بوده است، تازه وضع بدتر هم می‌شود؛ چراکه یک بار سنگین مالی به‌صورت یک میراث تلخ و یک زخم به مدیران جدید می‌رسد. بحران از نقطه‌ای آغاز می‌شود که به‌جای درمان‌های ریشه‌ای، فنری را بیش از حد فشرده می‌کنیم. هیچ‌کس موافق برخوردهایی که در روزهای اخیر با کارگران هپکو و آذرآب شده، نیست اما پرسش اینجاست که چرا چنین مشکلاتی که در بسیاری از این شرکت‌ها وجود دارد، به‌صورت ریشه‌ای و در زمان خود حل نمی‌شود تا هر روز شاهد تکرار این اتفاقات نباشیم؟ آیا بهتر نبود به‌جای خاموش‌کردن صدای اعتراضات کارگران، روشی اقتصادی‌تر، عادلانه‌تر و علمی و ریشه‌ای‌تر پیش می‌گرفتیم؟ عموما در چنین شرایطی، کمیته‌های بحران و امنیت استان پا پیش می‌گذارند و مبلغی را به‌صورت ضرب‌الاجلی به شرکت مورد نظر پرداخت می‌کنند تا برای پرداخت معوقات کارگران مورد استفاده قرار بگیرد. این روش‌ها شاید به‌عنوان مسکن، مثمر ثمر باشند اما ناگفته پیداست که به‌جای حل مسئله در حال ایجاد بدهکاری بزرگ‌تری برای یک شرکت زیان‌ده هستیم! باید این منابع به‌صورت سرمایه در گردش به خطوط تولیدی که بازده کافی دارند، تزریق شود و یک‌به‌یک مسائل شرکت‌ها حل شود تا روزی این زخم، از حوزه کارگری، سر باز نکند و این اتفاقات در شهری چون اراک رخ ندهد.

کارگران نیازمند تعیین تکلیف و دریافت حق و حقوق خود هستند اما وضعیت شرکت‌هایی مثل آذرآب و هپکو به این صورت است که این تعیین تکلیف صورت نمی‌گیرد. کارگری که بلاتکلیف مانده، نه‌تنها از شرکتش حقوقی دریافت نمی‌کند بلکه امکان حضور در شغلی دیگر را هم از دست می‌دهد و رفته‌رفته تحت فشار قرار گرفته و از آنجا که اجازه‌ای قانونی برای اعتراض ندارد، به شکلی دیگر، نگرانی‌ها و دغدغه‌های معیشتی خود را نشان می‌دهد. اگر مشکل چنین شرکت‌هایی، مدیریتی است، قانون این اجازه را داده که با معرفی مدیر معین، درمان مسکن صورت بگیرد و اگر مشکل بحث اعتبار و درآمد است، می‌شود با تزریق سرمایه در گردش به رونق اقتصادی آن کمک کرد. در این میان اگر قرار است مراقب کارگران باشیم و نگذاریم در حق آنها اجحاف شود، کافی است ترتیبات مشخصی در نظر بگیریم که چطور اعتراضات خود را نشان دهند. حتی می‌شود در مکان‌هایی مثل اداره کار، نقاطی را برای این منظور در نظر گرفت؛ چراکه از قدیم می‌گویند: «تا نگرید طفل کی نوشد لبن»؛ اگر صدای کارگران شنیده نشود، چگونه قرار است برای احقاق حقوق آنها آستینی بالا برود؟

یادداشت

پلاسکو نماد اعتراض مردم شد

رضا بهبهانی

اکثر شهرنشین‌های ایران به‌جز آنها که با شهرداری‌ها به‌هردلیل سروکار (یا سروسری) داشته‌اند، در تمام مدت نیم‌قرن اخیر از اتفاقات و دگرگونی‌هایی که در شهر رخ می‌داد، چاره‌ای جز آه‌کشیدن و تأسف‌خوردن و سرتکان‌دادن نداشتند و شاید هم با آرامش خیال، شاهد مرگ شهر قدیمی و پرخاطره خود بوده‌اند. اگر این سکوت و انفعال وجود نمی‌داشت، امروز وضعی دگر می‌داشتیم. بر خیابان‌های نوظهور ساختمان‌های ناهمگون با معماری سنتی ساختند و شکل شهر آرام‌آرام تغییر کرد؛ دکان‌ها درواقع گذرهای محله‌های آشنا، جای خود را به مغازه‌های «بَرِ خیابانی» دادند، ساختار بنایی قدیم -خشت و گل، تیر چوبی و کاهگل- جای خود را به استفاده از تکنولوژی جدید و بهره‌برداری از مصالحی مانند آجر، تیرآهن و بعضا بتن‌آرمه داد و ساختمان‌های بی‌قواره و ناهمگون در بافت پرارزش و تاریخی شهرها سر از خاک بیرون آوردند و به‌دنبال‌آن، از نیمه اول دهه ۴۰ تاکنون -که به‌اصطلاح شهرها قرار بود در سایه طرح‌های جامع از توسعه‌ای هدایت‌شده و موزون پیروی کنند و در جهت رفاه و سلامتی و سرزندگی مردم توسعه پیدا کنند- هیچ خبر تازه‌ای نیست جز اینکه مردم شاهد دگرگونی‌های نوظهور و ناآشنا با سنت و فرهنگ خود در شهرها هستند. بعد از آن بود که ساختار شهرداری‌ها تغییر کرد و واژه‌های جدید و بعضا بیگانه در شهرداری‌ها باب شد. واژه‌هایی مانند «لندیوز» (کاربری اراضی)، تعریض معابر، تراکم ساختمانی و سکونتی و مانند اینها به‌میان آمد و کم‌کم چهره شهر شکل جدیدی به‌خود گرفت. این تحولات و دگرگونی‌ها همه حاصل اعمال «طرح‌های جامعی» بود که در شورای‌عالی شهرسازی به‌تصویب می‌رسیدند و از طریق وزارت کشور برای اجرا به شهرداری‌ها ابلاغ می‌شدند. این طرح‌ها همگی و بدون‌استثنا از روی طرح‌های جامع اروپایی و آمریکایی -بدون هیچ‌گونه مطالعه‌ای درباره وضعیت اجتماعی، اقتصادی، اقلیم و شاخص‌های کالبد شهرهای ایران- شکل می‌گرفتند و اجرا می‌شدند و تقریبا همه آنها تقلیدی بودند. درنتیجه، گذرهای قدیمی، پرخاطره و مألوف با زندگی مردم به زیر تیغ بولدوزر و گریدرها رفت و کالبد سنتی و خاطره‌هایش جای خود را به آپارتمان‌های جدیدی داد که هیچ‌گونه سنخیتی با زندگی مردم نداشتند. در تمام این دوران، مردم دم فرو بردند و پابه‌پا کردند تا فرصتی برای بروز ناخشنودی از شهر و شهرسازی پیش آید و اعتراض خود را به این‌همه ورود به حقوق شهروندی بروز دهند و در همین روزها برای بار دیگر، این فرصت به دست آمد. «پلاسکو» نمادی از اعتراض شد و خواسته‌ها و طلب‌های به‌زبان‌نیاورده مردم به‌بهانه پلاسکو بلند شد تا مردم تمام حقوق نادیده گرفته‌شان را طلب کنند؛ شهری سالم و پرنشاط بخواهند.

آنان تحمل یک هیولای سربرافراشته در مکان پلاسکو را ندارند، مردم دیگر حتی تحمل شنیدن انواع تراکم با انواع کاربری‌ها را ندارند؛ از تراکم ۴۰۰ و ۶۰۰ تا برج‌هایی که از زمین به آسمان قد کشیده‌اند! ساکنان شهرها تحمل بزرگراه‌های هوایی و زیرزمینی را ندارند و به‌دنبال یک زندگی جمعی در شهر هستند و از این‌همه فاصله طبقاتی حالشان گرفته شده است. آنان فضای زندگی می‌خواهند جایی‌که به‌راحتی در میان بچه‌های شاد و سرزنده و بازیگوش خود قدم بزنند؛ جایی‌که سالمندان زن و مرد با خیال راحت و در محیطی آرام، گذشته‌شان را بازگوکنند و به‌قول «فروغ» شهری می‌خواهند، که شهر بود، خنده‌ها خنده بود و سینماها سینما... .

آکادمی

«آتنا» و سلول‌های آیینه‌ای

بابک زمانی*

مردی که آتنا، دختر خردسال، را به قتل رسانده و سپس قطعه‌قطعه کرده بود، اعدام شد. شاید جز با این قتل روح آزرده جامعه ما آرامش نگیرد و چاره‌ای جز آن نباشد، اما این موضوع نباید نکات مهم دیگری را تحت‌الشعاع خود قرار دهد! در ماه‌های گذشته صفحات رسانه‌ها آکنده شد از مقالاتی که در پی تفسیر و احیانا نتیجه‌گیری از این حادثه بودند و تقریبا همگی به‌درستی به نقش عوامل اجتماعی در این حادثه و عوامل بالقوه بازدارنده‌ای که باید مورد نظر قرار بگیرند، اشاره کردند. مسائل و نابسامانی‌های اجتماعی قطعا در چنین فجایعی نقش دارند. هرچه مسائل و مشکلات بیشتر و عمیق‌تر، این‌گونه فجایع هم بیشتر و فجیع‌تر! اما تأکید صرف بر مسائل اجتماعی یا حتی تشدید مشکلات روان‌پزشکی در زمینه بحران‌های اجتماعی و حتی اخلاقی رؤیت تمامی مسائل دخیل در این‌گونه ماجراها نیست. در بحبوحه عمیق‌ترین بحران‌های اخلاقی - اجتماعی هم، ولو به همین بهانه، ریشه‌های واقعی مربوط به ساختار مغز انسان را نمی‌توان نادیده گرفت. وقتی در جولای ۲۰۱۱ «آندره اس برویک» بعد از قتل ۷۶ جوان عضو حزب سوسیالیست نروژ دستگیر شد، تنها حرفش شکایت از درد شست دست راست بود که به اصرار می‌خواست درمانش کنند. وقتی از فاصله‌ای نزدیک به سر یک دختر جوان شلیک کرده بود، تکه‌ای از استخوان جمجمه پرتاب شده و به انگشت دستش اصابت و آن را مجروح کرده بود. مسئولان پلیس در احساسی آکنده از نفرت و انزجار و البته تعجب غوطه می‌خوردند. کسی که انسان‌های دیگر را فقط آدمک‌های «گیم» می‌دید و به همان راحتی حذف می‌کرد وجود خودش را تا آن حد گرامی می‌داشت! نه‌تنها پلیس نروژ نمی‌دانست اسلحه‌های اداره کجا هستند، حتی گویندگان تلویزیون اسلو هم تجربه‌ای در این زمینه نداشتند و نمی‌دانستند چگونه باید چنین حادثه‌ای را گزارش کرد! آرامش در اسلو نه‌تنها ریشه تاریخی، بلکه شاید ریشه طبیعی هم داشته باشد. غلظت مشکلات اجتماعی در این شهر از بسیاری مناطق اروپا هم کمتر است تا چه برسد به خاورمیانه! عقده‌های روانی تا حد امکان مورد توجه سیستم اجتماعی قرار گرفته و درمان یا کنترل می‌شوند. در چنین شرایطی است که باید پرسید ظهور قاتلی که نحوه کارکرد مغزش از خود قتل‌ها هم مهم‌تر شده با چه مکانیسم و به چه دلایلی امکان‌پذیر شده است. خوشبختانه قوانین نروژ با زنده‌نگه‌داشتن او امکان بررسی روی این پدیده نفرت‌انگیز، اما درعین‌حال بسیار جالب و بسیار نادر را فراهم آورده‌اند. تمام بررسی‌هایی که تاکنون روی «برویک» انجام شده، تمام احتمالات سیاسی، اجتماعی و حتی روانی را در مورد او رد کرده‌اند. در یک مصاحبه روان‌پزشکی به‌هیچ‌عنوان با معیارهای جدید نمی‌توان او را «روانی» به حساب آورد. او انسانیست مثل همه ما، با این تفاوت که هیچ‌گونه احساسی نسبت به دیگران ندارد و این بیش از هر چیز به ساختار مغز او و سلول‌های مغزی‌اش ارتباط پیدا می‌کند. «راما چاندران»، نورولوژیست معروف که تئوری سلول‌های آیینه‌ای از ابداعات اوست، احتمالا تنها کسی است که از ویدئوی «برویک» که با لحنی خودخواهانه خواستار درمان انگشت شست دست راستش است، خوشحال خواهد شد، چراکه این یکی از قوی‌ترین شواهد در تأیید سلول‌های «آیینه»ای اوست؛ سلول‌هایی در مغز ما، بسیار نزدیک به سلول‌های مربوط به بدن خودمان که تنها با تحریک اندام مشابه در فرد دیگری روبه‌روی ما فعال می‌شوند. سلول‌هایی در مغز ما، ولی نه متعلق به ما که متعلق به دیگری! وقتی تن کسی در برابر چشم ما آزرده می‌شود، سلولی در مجاورت سلول مربوط به همان ناحیه در مغز خودمان شروع به فعالیت می‌کند؛ یعنی می‌توانی فعال‌شدنش را در «پت‌اسکن» مشاهده کنی یا اگر سوزن بسیار ظریفی در کنار آن سلول بگذاری، می‌توانی میزان الکتریسیته ایجادشده بر اثر این فعالیت را از طریق آن الکترود ترسیم کنی. شخصیت ضداجتماعی، خیلی ساده به دلیل عدم رشد چنین سلول‌هایی است یا به عبارت بهتر عدم وجود برنامه مناسب برای رشد و تکامل چنین سلول‌هایی است؛ رشد و تکاملی که بی‌تردید تحت‌تأثیر عوامل محیطی و آموزش و پرورش هم قرار خواهد گرفت. وجود سلول‌های آیینه‌ای در مغز به‌هیچ‌عنوان به نفع سیستم لایغیر و آهنی مغز نیست. رشد و تکامل یا عدم رشد و تکامل همین سلول‌ها تا حدود بسیار زیادی به تجارب و آموزش‌های مختلف وابسته است؛ تغییر و تحولی که بر اساس آخرین مطالعات نوروساینس تا دهه‌های آخر عمر هم امکان‌پذیر است، منتها آموزش و پرورشی که درکی روزآمد از ظرفیت‌های ساختار مغز داشته باشد، نه آن ادراک پوسیده‌ای که از یک‌سو مغز را در کودکی لوحی نانوشته می‌پندارد، اما بعد از بلوغ دستگاهی آهنین و غیرقابل تغییر! یک نکته اما نتایج اخلاقی این واقعیات و نظرات اجتماعی - سیاسی‌ای است که این دانش جدید ممکن است به بار آورد. در جوامعی که هنوز فرهنگ‌های پیشرفته‌ای ندارند، اطلاع از این حقایق - مقصود حضور انسان‌هایی بدون سلول آیینه‌ای در کنار ما- تا عقایدی نظیر نازیسم راه چندانی نیست. اگرچه راه نازیسم و اصلاح نژاد به شکل آشکارش سال‌هاست مسدود به نظر می‌رسد، اما ممکن است این‌گونه نظریات به شکلی غیرآشکار دست‌مایه نوعی مهندسی اجتماعی شوند یا ممکن است نکته‌ای به نفع اغراق در ارزش پیشگیرانه مجازات به حساب آیند. واقعیت اما آن است که درک این واقعیات در دنیای مدرن در سال‌های اخیر نه‌تنها موجد نظریات آنچنانی نشده، بلکه با تمام دشواری‌هایی که وجود داشته، بخش‌های پیشرفته دنیا موفق شده‌اند با متانت، بدون کمترین خشونت، بدون ایجاد کوچک‌ترین محدودیت برای شهروندانی که سلول‌های آیینه‌ای لازم و گاه کافی در مغزشان وجود دارد، حضور شهروندانی بدون کمترین تعداد از این سلول‌ها را اداره کرده و به نتایجی دست یابند. قتل خانم وزیر امور خارجه سوئد در یک فروشگاه از سوی یک «قاتل تفریحی» توانست قوانینی را که زندگی بیماران روانی در جامعه را تسهیل می‌کرد محدود کند. «برویک، قاتل گیم‌باز» هم در یک سلول در زندانی نه‌چندان ناراحت نگهداری می‌شود و به‌عنوان پدیده نادری که به‌هرحال در جامعه نروژ امکان رشد و فعالیت داشته، عمدتا به جهت پیشگیری از وقایع مشابه تحت بررسی‌های روان‌شناسانه است. واقعیت این است که دانش، کلیتی به‌هم‌پیوسته است که ذره‌ذره حیات فردی و اجتماعی ما را شامل می‌شود و بی‌تردید مدرن‌ترین برخوردها بر اساس آخرین دستاوردهای علمی بهترین‌ها هم خواهند بود؛ یعنی اگر داغ و درفش و مجازات تنها راه‌حل مشکلات اجتماعی نیست، هر پدیده خشونت‌آمیز انسانی‌ای را هم نمی‌توان به معضلات واقعا موجود سیاسی - اجتماعی ارجاع داد و نتیجه گرفت.

*** نایب‌رئیس انجمن مغز و اعصاب ایران**

پیشنهاد

آیین نکوداشت استاد محمود فرشچیان به‌همراه رونمایی از آثار ایشان، پنجشنبه، ۳۰ شهریور، ساعت ۲۰:۳۰ در تالار وحدت برگزار می‌شود. برخی از آثار استاد فرشچیان از سوی وزیران امور خارجه ایران به‌عنوان هدیه به سفرا و وزرای کشورهای خارجی اهدا شده است. آثار او در بسیاری از کشورهای جهان؛ مانند: پاریس، نیویورک، شیکاگو و... به نمایش گذاشته شده است. به او در سال ۱۳۹۳ نشان افتخار جهادگر عرصه فرهنگ و هنر اهدا شد.